

مهدی فدایی مهر بانی

استادیار دانشگاه تهران

گرایش فلسفه به عرفان بین قرون هفتم تا یازدهم در ایران، روی دیگری نیز داشته‌است و آن گرایش عرفان به‌سوی فلسفه‌بوده‌است؛ به‌طوری که سه شخصیت بنیانگذار مکتب اصفهان به‌خصوص شیخ‌بهایی و میرفندرسکی-فلاسفه‌ای با گرایش عرفانی یا عرفایی با گرایش فلسفی بوده‌اند. آنچه مشخص است مکتب اصفهان با تلفیق ذوق عرفانی و عقلانیت، مقدمات نظری ورود به اندیشه سیاسی عرفانی را فراهم آورد. عقل‌باوری این حکما روی دیگری از اعتراض به کنج عزلت‌نشینی صوفیان قشری بود و نقشی اساسی در گرایش به تفکر اجتماعی و سیاسی در عرفان اسلامی داشت. اسامی پیش از مکتب اصفهان گرایش‌های مشابهی را در حکمای قدیم هادیم. ابوحامد محمد ثر که اصفهانی (م حدود نیمه قرن هشتم ه‍.ق) به‌زعم بسیاری نخستین عارف خردگراست که در رساله قواعد التوحید« نخستین تلاش‌های خردگرایانه عارفان را به‌نمایش می‌گذارد. (رک: فضلی، ۱۳۸۶: ۳۲) رساله‌های که در خطاب به فلاسفه نگاشته‌شده و حقایق عرفانی را به‌زبان فلسفی تحلیل کرده است. رساله شرحی دارد به نام «تمهیدالقواعد» به قلم صائب‌الدین علی بن محمد بن محمد ترکه اصفهانی (۸۳۵ ه‍.ق) که از کتب مشهور حکمت قدیم است. این رساله به‌زعم برخی نویسندگان زمینه‌های هم‌افقی فلسفه عرفان و عرفان را در حکمت صدرایی فراهم آورده است.<sup>(ق)</sup> (همان: ۳۲)

از دیگر حکمای صوفی در این جریان می‌توان به محمد بن حمزه فناری (۸۳۴ ه‍.ق) اشاره کرد که در اثرش به نام «مصباح الانس بین المعقول والمشهود» که شرحی است بر «مفتاح الغیب» اثر صدرالدین قونوی، از هم‌آغوشی فلسفه و عرفان سخن راند.

البته در این جریان نباید از سیدحیدر آملی و کتاب تاثیرگذارش «جامع‌الاسرار» و همچنین ابن‌ابی‌جمهور احسایی و کتاب «المجلسی» وی غفلت کرد؛ هر دو نفر اینها از مهم‌ترین حکما هم‌آزمیزی فلسفه و عرفان در ایران بودند. همچنین باید از حافظ رجب برسی یادی کرد که در کتاب «مشارق الانوار»، در کنار آملی و ابن‌ابی‌جمهور، از پیشروان تلفیق عرفان ابن‌عربی در فلسفه اسلامی و ارائه حکمت الهی بودند. اما ارائه یک‌نظام معنایی فلسفی منسجم با منسربری عرفانی، نهایتا در مکتب اصفهان محقق شد. دینداری شرایط سیاسی و اجتماعی مناسب در دوران صفویه را یکی از عوامل شکوفایی فلسفه در ایران عصر صفوی می‌داند. (دینانی، ۱۳۸۵: ج ۲: ۳۰۰-۳۰۳) این سخن درست است، اما تاریخ دوران صفویه حاکی از آن است که روزگار فلاسفه عصر صفوی چندان هم موفق مراد ایشان نبوده‌است. مهم‌ترین فیلسوف این عصر، ملاصدرای شیرازی، همچنان تحت اذیت و آزارهای فقهای قشری بود؛ طوری که نهایتا به روستایی دورافتاده در اطراف قم تبعید شد. وضع دیگر اندیشمندان و علمایی که به فلسفه و عرفان گرایش داشتند هم چندان بهتر از صدرا نبود. هرچند ساز ناموزن مخالفان نهایتا در موسیقی خرد و اندیشه ایرانی-اسلامی موافق نواخت.

در اصفهان، جدای از میرداماد، شیخ‌بهایی و میرفندرسکی، دو اندیشمند دیگر یعنی ملاصدرا و فیض کاشانی تاثیرات مهمی از خود بر جای گذارند. با این‌وجود خردگرایی مکتب اصفهان ریشه در تأملات عقلی و ذوقی مکتب شیراز دارد که دو نامی‌مانده اصلی آن پدر و فرزندی چون صدرالدین‌و غیاث‌الدین منصور دشتکی شیرازی بودند. از صدرالدین دشتکی (۸۹۰-۸۲۸)؛ فیلسوف معروف قرن نهم و

دهم فرزندی به‌جای ماند که غیاث‌الدین

منصور دشتکی شیرازی (۹۴۹-۸۶۶ق)

نام داشت و از حکمای الهی بزرگ عصر صفوی محسوب می‌شد. پدردشتکی غیاث‌الدین که به «سیدسند» معروف بود، معاصر با جلال‌الدین دوان (۹۰۸-۸۳۰ق) بود و میان آن دو مباحثات و مشاجرات دانی وجود داشت. چنان که روزی در صحن جامع عقیق شیراز بحثی میان حضار و حاکم فارس درمی‌گیرد. همه فضایی فارس نیز حاضر بودند. وقتی بحث به دروازه کشیده دوانی رو به حضارن کرد و گفت: «حضرت میرپرواز می‌کنند و مرا به عصارا بیا بدفت؛ همراهی میسر نیست.»

(دشتکی شیرازی، ۱۳۸۶: ۶۰-۵۹)

صدرالدین دشتکی<sup>(ق)</sup> از حکمای الهی

بزرگ مکتب شیراز و حد فاصل میان

عصر خواجه‌نصیر و صدرای شیرازی است. در واقع صدرالدین دشتکی را می‌توان از حکمای دانست که حلقه اتصال زنجیره حکمت الهی هم‌زمان با ورود به دوره صفویه به شمار می‌رود. قطعا مباحث وی با دوانی بر ذهنیت دشتکی بسیر تاثیر گذاشته‌است.

غیاث‌الدین از کودکی با مباحثات پدر و علامه دوانی آشنا بوده و در نهایت کتاب «اخلاق منصور» را در نقد «اخلاق جلالی» دوانی نگاشت. به‌طور کلی اخلاق منصور در ادامه سنت کتب اخلاق و حکمت عملی قرار دارد که از خواجه‌نصیر به این‌سویه به‌شکل منسجم در معارف اسلامی تلفیق شد. «اخلاق ناصری» خواجه‌نصیر نیز در واقع ترجمه‌ای از «تهذیب الاخلاق» ابوعلی مسکویه بود که دو بخش دیگر حکمت عملی، یعنی تدبیر منزل و سیاست مدن به آن افزوده شده بود. خود خواجه در دیباچه کتاب، با اشاره به تهذیب الاخلاق مسکویه می‌گوید: «هرچند آن کتاب مشتمل بر شریف‌ترین بایی است از ابواب حکمت عملی، اما از دو قسم دیگر خالی است؛ یعنی حکمت مدنی و حکمت منزلی و تجدید مراسم این دو رکن نیز که به امتداد روزگار اندر اس یافته‌است، مهم است.» (طوسی، ۱۳۵۶: ۲۶)

اخلاق ناصری خواجه، از این پس به مثابه کتاب منسجمی در حکمت عملی و سرمشق کتب اخلاق و حکمت عملی گردید. از این جهت به‌مثابه نوعی نظام‌معنایی میراث، مورد رجاع آثار اخلاقی دیگر است.<sup>(ق)</sup> بی‌جهت نیست که فتح‌الله بن احمد محمود شهرستانی در «اخلاق‌طهیری»، کتاب «اخلاق ناصری» خواجه‌را به همراه «اخلاق سلطانی» سلطان محمدچونه که در هندنوشته‌است، بهترین کتب اخلاقی و حکمت عملی دانسته‌است. (شهرستانی، نسخه خطی ۱۵۵۱۰ ملی: ۲۰) بسیاری از آثار عهد صفوی که در باب اخلاق و حکمت عملی نگاشته شده‌اند، نیم‌نگاهی به «تهذیب الاخلاق» ابوعلی مسکویه و «اخلاق ناصری» خواجه‌نصیر داشته‌اند. یکی از این آثار «اخلاق منصور» غیاث‌الدین منصور دشتکی شیرازی (دشتکی، ۱۳۸۶: ۴۹۰) است.

غیاث‌الدین که برخی از تذکره‌نویسان وی را «عقل حادی عشر» (کرین، ۱۳۸۰: ۴۷۳) و «خاتم‌الحکما و غوث‌العلماء» (نسخه خطی ۲۹۸ ملی: ۴۵) نامیده‌اند، به‌لحاظ مشرب فکری متعلق به دوره‌ای است که جوینارهای معارف عقلی و نقلی درحال پیوند با یکدیگرند. در واقع تلفیق جریان‌های فکری مختلف در مکتب اصفهان، بیشتر در نظام معنایی دشتکی دیده‌می‌شود. ملاصدرا در جای‌جای اسفار به دشتکی استناد کرده‌وی و را «المنصور الموبدمن عالم الملکوت» (دشتکی، پیشین: ۱۲) خوانده‌است. در میان آثار متعدد دشتکی، شرحی بر «هیاکل النور» سهروردی که حاکی از تمایل وی به تصوف است و کتاب «الحکمه المنصوریه الامعه باللوامع النوریه» موجود است که شامل دیدگاه‌های اساسی وی در حکمت الهی است. وی دارای گرایش‌های اشرافی است و در اخلاق منصور به‌ظاهر گرایان گوشزد می‌کند: «کی بیایی دولت روحانیان ادر میان حکمت یونانیان» (دشتکی، ۱۳۸۶: ۱۹۱) در جای دیگری نیز با اشاره به بیست معروف «کل ما فی الکون وهمّ او خیال / أو عکوس فی المرایا أو ضلال» نتیجه می‌گیرد که «غیر حقیقت مقدسه، ظاهر نیست و هیچ چیز غیر آن حقیقت، به حقیقت، حقیقتی ندارد؛ هر دانا آنچه داند و هر بینا آنچه بیند، به حقیقت آن حقیقت است.» سپس مخاطب را از ظاهرگرایی و ذهن‌گرایی برحذر داشته و معتقد است «اگر فهم از دم خالی شود، یابد آنچه که باید.»<sup>(ق)</sup> (همان: ۲۴) وی بر همین اساس انتقاداتی با اهل ظاهر کرده که «چون قرده و طوطی یا کودکان در تشبیه به بالغان» مطالبی را بیان می‌کنند و «خواهند اظهار تصرف و عظمتی کنند که ندارند.» (همان: ۲۲۱) می‌گویند دشتکی از جوانی داعیه‌دار مباحث جدید در فلسفه بوده‌است. شیخ عباس قمی می‌گوید: «در ۲۰ سالگی از ضبط علوم فارغ گردیده و در ۱۴ سالگی داعیه مناظره با علامه دوانی در خود دیده و در سنه ۹۳۶ که زمام سلطنت در کف با کفایت شاه طهماسب صفوی بود، آن جناب به صدارت عظمی رسید.» (قمی، ۱۳۸۷: ۸۲۶) آمدن وی به اصفهان، مقارن زمانی بود که طهماسب، محقق کرکی را با احترام پذیرفته بود. با آمدن دشتکی به اصفهان، الفتی میان او و کرکی ایجاد شد که تا رجعت دشتکی به شیراز پایدار بود. در میان شاگردان دشتکی، میرفخرالدین اسدآبادی معروف به سماکی (علامه فخری) دیده می‌شود که اسناد میرداماد در علوم عقلی بوده‌است. ارج او بدان پایه بود که او را «خاتم‌الحکما و غوث‌العلماء» نامیده‌اند که «ارسطو و افلاطون بلکه حکمای دهر و قرون اگر در زمان آن قبیله اهل ایمان بودندنی مفاخرت و مباهات به انخراط در سلک مستفیدان و ملازمان مجلس عالیشان نمودندی.» (همان: ۸۲۶)

از میان آثار دشتکی، آنچه برای ما اهمیت دارد، «اخلاق منصور» است که حاوی مطالبی در اندیشه سیاسی عرفانی است.<sup>(ق)</sup> رساله باعنوان دیگر «جام جهان‌نما» نیز ثبت شده‌است (دشتکی، نسخه خطی ۲۴۶۴/۲۷ دانشگاه: ۱) و خود

دشتکی می‌گوید رساله «تمهید وقواعد تبیان و میزان سعادت خود جهان است.» (دشتکی، نسخه خطی ۱۰۴۶/۲ دانشگاه: ۲) ابواب رساله باعنوان «مجله» مشخص شده و دو مجله اصلی رساله یعنی «در بیان ماهیت انسانی و اشارت به طریق نیل سعادت دوجهانی» و «در تهذیب اخلاق و کیفیت سلوک یا خلاقیت و خلاق» برای ما دارای اهمیت است؛ زیرا در این دو بخش، دشتکی تعریفی متناسب با نظام معنایی عرفانی خویش از «حکمت عملی» ارائه می‌دهد. در نظام معنایی دشتکی، «هر چیزی را در عالم امکان غایت و مصلحتی است که به‌منزله ثمره آن است.» (دشتکی، نسخه خطی ۱۰۴۶/۲ دانشگاه: ۶) و غایت انسان،

که خلاصه اکوان است، خلافت الهی است» (دشتکی، نسخه خطی ۷۷۲۵/۱ دانشگاه: ۸)؛ زیرا «در بیان خلافت انسان مشهور، نزد جمهور آن است که انسان خلیفه‌الرحمن است.» (دشتکی، نسخه خطی ۱۰۴۶/۲ دانشگاه: ۵) بنابراین آدمی در جهان، باید در مسیر سعادت حقیقی و خلافت‌اللهی قرار گیرد.

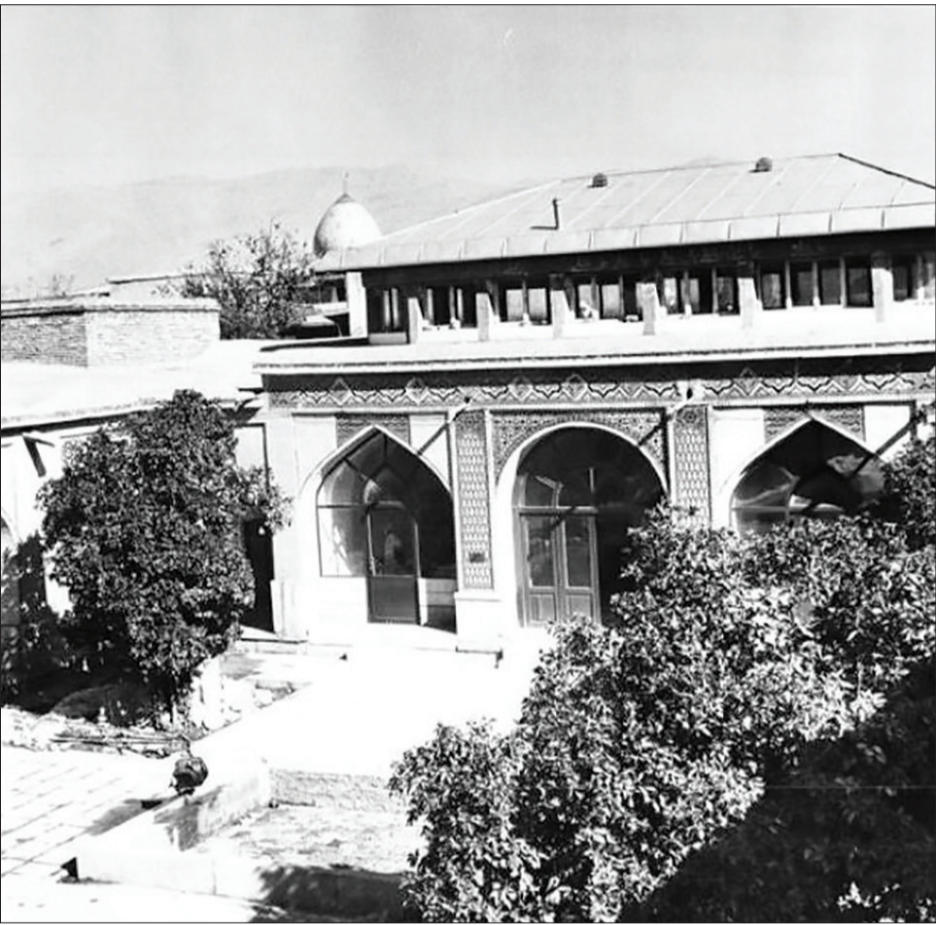
در نظام معنایی دشتکی، انسانیت انسان، نه به‌جهت برخورداری از عقل بلکه به‌جهت خلافت‌اللهی است که همان «امانت» خداوندی است. دشتکی بر مبنای آیه «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا»، (احزاب: ۷۲) نتیجه می‌گیرد «اگر امانت را حمل بر عقل یا تکلیف کنند، چنانچه در تفاسیر مشهوره مسطور است، برای او» متوجه می‌شود که جن و ملائکه با انسان در عقل شریکند و بر ثانی آنکه جن، در تکلیف با انسان مساوی است<sup>(ق)</sup>؛ پس تحمل آن مخصوص ایشان نباشد. در سباق آیه اختصاص انسان فهمی می‌شود که مالاخفی علی من لَه قلب سلیم حمل بر خلافت‌اللهی بایندمود. (دشتکی، نسخه خطی ۷۷۲۵/۱ دانشگاه: ۹)

دشتکی در نتیجه همان بیت معروف حافظ را می‌آورد که «آسمان

## اندیشه

«حکمت عملی» و «حاکم» در اندیشه غیاث‌الدین منصور دشتکی

# طیب روحانی و سیاست عرفانی



**مدرسه منصوریه شیراز که مسمی به اسم غیاث‌الدین منصور دشتکی است**

بار امانت نتوانست کشید/قرعه فال به نام من دیوانه زدند» بنابراین روحانی خوانده‌اند، منظور طریقت است که عرفا مورد نظر دارند. مقام خلافت‌الهی است. وی با اشاره به دو تعریف از حکمت که یکی «مجردعلم به احوال موجودات» دیگری «خروج نفس به کمال» [ی] که ممکن است او را «(دشتکی، نسخه خطی ۱۰۴۶/۲ دانشگاه: ۶) اشاره می‌کند که خلافت‌الهی از حکمت حاصل می‌شود نه از علم؛ «چون خود علم داخل در حکمت است. بنابراین آنچه حکما در تعریف فلسفه گفته‌اند «التشبه بالاله بقدر الامکان» معنی ثانی است، چه بی‌تخلق به اخلاق الهی، تشبه تمام نمی‌شود. و محقق است که انسان به‌مجردعلم بی عمل بظوره کمال نمی‌رسد. چنانچه در حدیث نبوی است العلم بدون العمل وبالّ والعَمَل بدون العلم ضالّ» (همان: ۶)

با این تعریف از حکمت، دشتکی به کلی با فلاسفه انتزاعی خداحافظی می‌کند. بر همین اساس او معتقد است «مراد به علمی که در تعریف حکمت مذکور است، نه حفظ اقوال متداوله مشهور است، بلکه مراد یقین به مطالب حقیقت است. خواه به‌نظر و استدلال حاصل شود، چنانچه طریق اهل نظر است که ایشان را علما گویند، و خواه به طریق تصفیه و استکمال، چنانچه [شبهه]» اهل فقر است و ایشان را عرفا و اولیا می‌نامند و هر دو طایفه به حقیقت حکمایند. بلکه طایفه ثانی به محض موهبت ربانی فایز<sup>(ق)</sup> به درجه کمال شده‌اند و از مکتبخانه «و علمنا من لدنا علما» [یوسف: ۶۵] سسیق گرفته‌اند و در آن طریق اشفاق شکوک و غوایل اوکاف کمتر است، اشرف و اعلا باشند و به وراثت انبیا که صفوت خلایق هستند اقرب و هر دو طریق در نهایت وصول سر به هم باز می‌آوردند و الیه برجع الامر کله. [هود: ۱۲۳] (همان: ۶)

بنابراین حکمت، فراتر از علم است و به همین جهت حکمت عملی، محدود به علمی نمی‌شود که «اقوال متداوله مشهور» را تکرار می‌کند. حکمت عملی، آن فهم انضمامی است که می‌تواند انسان را در مسیر رسیدن به جایگاه خلافت‌اللهی هدایت کند. در نتیجه، «علمی که کامل تحقّق کیفیت رسوم طریق تحصیل این سعادت عظمی باشد، اهم علوم و اَنفع آن تواند بود.» (دشتکی، نسخه خطی ۷۷۲۵/۱ دانشگاه: ۱۱) سپس می‌آورد:

«تحصیل این سعادت، علم حکمت عملی است که حکما آن را «طب روحانی» خوانند. (همان: ۱۱) گزارش دشتکی از اینکه حکما تهذیب اخلاقی را طب روحانی می‌نامیده‌اند، دقیق است. این تعریف را در «مرآت الاخلاق» لطف‌الله نظام‌الدین نیز شاهدیم. (رک: نظام‌الدین، میکروفیلم از و نکته [ی] چند پرسیدیم. بعد از آن شروع در مدح اسناد خود افلاطون نمود و اطراء عظیم در مدحت او کرد. از سوؤال کردم از متأخران کسی به مرتبه او رسیده باشد؟ گفت نه و نه بجوزی از ۷۰ هزار جزوا از کمال او، بعد از آن ذکر بعضی از فلاسفه اسلام می‌کرد [م] و به هیچ کدام التفات نمود تا به ذکر بعضی از ارباب کشف و شهود رسیدیم، مثل جنید بغدادی و ابویزید بسطامی و سهیل بن عبد الله تستری-قدس الله ارواحهم- گفت: اولئک هم الفلاسفه

حقّا.» (همان: ۱۷۵-۱۷۶)

دو شرطی که دشتکی برای محقق شدن خلافت برشمرد، یعنی «حکمت کامله» و «قدرت فاضله»، به‌خوبی حکایت گر روح عرفانی اندیشه سیاسی وی است.<sup>(ق)</sup> حکمت کامله، به‌جهت تقدم دانش بر عمل است که بنیاد تمامی آثار اندیشه سیاسی عرفانی است و «قدرت فاضله» نیز نشان دهنده اهمیت کیفیت قدرت برای دشتکی است. در واقع دشتکی قدرت را فارغ از قیود متعالی در نظر نمی‌آورد و هرگز قدرت استیلایی و تبلیغی مورد نظر وی نیست، بلکه قدرت، قدرت فاضله‌ای است که از کمال عملی محقق می‌شود. کمال عملی در نظام معنایی دشتکی، براساس حکمت عملی-با تعریف خودوی-محقق می‌شود، بنابراین مشخص است که سیاست، قدرت و حکمت عملی در نظر دشتکی، به کلی خالی از جوهر ریطورباقی و طوطیقایب تفکر است.

کسی که از قدرتی مطابق نظر دشتکی برخوردار گردد، خلیفه خداوند است. دشتکی اشاره می‌کند از میان معانی خلافت، یکی «فایده‌مقام در تحریر احکام» است. (دشتکی، نسخه خطی ۱۰۴۶/۲ دانشگاه: ۸) وی معتقد است این معنی خلافت را به کسی اطلاق می‌کنند که نایب کسی باشد و تقریر احکام او کند. «و ظاهر است که به این معنی، انبیا و سلاطین عادل، خلفای حقد؛ چه ایشان احکام الهی را تقریر نمایند و این به رأی ظاهر اهل ظاهر، ظاهر است و مذاق اهل عرفان، کاملان از افراد انسان به مرتبه [ای] رسند که قدرت‌شان ظل قدرت حق گردد و شیوع و عسوم یابد و جمیع معنیات و مقدرات به امر حق مطیع و منقاد ایشان باشند.» (همان: ۸)

بنابراین، در نظام معنایی دشتکی، خلیفه کسی نیست که از قدرت ظاهری برخوردار است، بلکه فردی است که از قدرت فاضله برخوردار است. انبیا و سلاطین عادل، همان خلفای حقدند، و «حقیقت خلافت» نزد چنین کسانی است. (همان: ۸)

او به صراحت تاکید می‌کند «خلیفه کسی باشد که امور او از عالم امر است.»<sup>(ق)</sup> (دشتکی، نسخه خطی ۱۰۴۶/۲ دانشگاه: ۸) خلیفه واقعی «از عالم امر است؛ از آن جهت که او را نور اسپهبدی است و مرآت نفس مجرد دارد و حیوانات را نیست و ندارند. پس به آن مرآت از نیر عالم امر مستتیر شود و اناره لوح ضمیر نماید.» (همان: ۸) با این توصیفات بدیهی است که دشتکی نیز همانند بسیاری از حکمایی که در سنت اندیشه سیاسی عرفانی قرار دارند، علم اخلاقی و سیاست را به علم طبایط تشبیه کند. زیرا همان گونه که در طب، علاج امراض کنند، «در اخلاق نیز علاج اشرا کنند» و «اگر هر مرضی قابل علاج نبودی، علم طب باطل بودی و در بطلان این سخن شکی نیست... حاصل آنکه اشرا فی الجملة به تادیب و سیاست اخیرا شوند.» (دشتکی، همان: ۱۴ و ۱۳۸۶: ۲۱۴)

فهم دانش واژه «حکمت»، معنای سیاست را نیز برای ما میسر می‌کند. این اصطلاح چندوجهی در مثال طبیب دشتکی مصداق می‌یابد. حاکم کسی است که از «حکمت» برخوردار است؛ اما حکیم واژه‌ای است که هم برای فیلسوف اختیار می‌شود و هم برای طبیب. اما اگر معنای واقعی حکمت انضمامی را در یابیم، متوجه می‌شویم ارتباطی عمیق میان دو معنای موجود نهفته‌است. حکیم حاکم باید کاری همانند حکیم طبیب کند؛ و این دقیق‌ترین معنای حکمت عملی از نظر حکمای الهی است که حاوی خطوط تمایز با فرونسین است و این یعنی حکمت عملی تنها محدود به ساحت نظر روزانه در باب عمل نخواهد شد. دشتکی بر همین اساس نتیجه می‌گیرد که علوم اخلاق و سیاست قابل زوال نیستند و همواره مورد نیاز افراد جامعه‌اند؛ «پس به هیچ وجه بطلان سیاست و تکالیف شرعیه لازم نیاید، چه اگر در مرضی یا شخصی علاج نافع نیاید، سبب قُح در علم طب نشود.» (دشتکی، ۱۳۸۶: ۲۱۵)

**پی‌نوشت‌ها:**

- بناظر می‌رسد پیش از این‌تر که اصفهانی بسیاری از حکمای قدیم ایران در این جریان مقدم بودند. تلفیق عرفان و فلسفه را می‌توان در حکمای چون قونوی، سیدحیدر آملی، عبدالرزاق کاشانی، عزیز نسفی و... مشاهده کرد.
- دشتکت از مجلات قدیمی شیراز است که مدرسه مشهور دشتکیه یا منصوریه در آن قرار دارد که آرم‌گاه خاندان دشتکی هم هست. مدرسه در نزدیکی حرم حضرت احمد بن موسی (شاهچراغ) است. در دوره قاجار حاج میرزا حسن حسینی فسایی (۱۳۱۶-۱۳۳۷ ق) معروف به «حکیم باشی» صاحب کتاب معروف فارس‌نامه ناصری، از نسل دشتکی‌های ساکن در قیاسات. (رک: دشتکی، ۱۳۸۶: ۵۰)
- گزارش عبدالرحمن بن عبدالکریم عباسی برهانپوری در قرن یازدهم کلیات از آن دارد که اخلاق ناصری در طول تاریخ از اصلی‌ترین کتب حکمت عملی بوده‌است. برهانپوری در مفتاح الاخلاق ذکر می‌کند که نسخ موجود از این کتاب بسیار بوده و به مرور زمان دچار تغییراتی نیز شده‌است. به همین جهت نسخه‌ای را براساس ۳۰ نسخه «معتبره و صحیحه» از جمله نسخه‌ای که «به خط خود خواجه مزین بوده» و «پس از ۱۴ مرتبه مقابله» و «حل لغات غریب و اصطلاحات عجیب و ترجمه عبارات عربی و حواشی ضروری» جمع کرده و به سال ۱۰۸۵ مطابق شاهنشاهی اورنگ زیب ارائه داده‌است. (برهانپوری، نسخه خطی ۷۰۱۳ مجلس: ۱۰۰)
- در متن: که آنچه
- نسخ مورد استفاده ما سه نسخه خطی به شماره‌های /۷۷۲۵/۱، ۲۴۶۴/۲ و ۱۰۴۶/۲ دانشگاه است. البته نگارنده بعدا به متن چاپ‌شده اخلاق منصورنی نیز دسترسی پیدا کرد که با نسخ مذکور مقابله شد.
- در ۱۰۴۶/۲: بر اول
- در ۱۰۴۶/۲: مساهم
- در ۱۰۴۶/۲: شیمه: [۹]
- م: قیاض
- این دو شرط در دستورالملوک ابوالقاسم نصر بن احمد شادان نیشابوری به‌صورت «حکمت بالغه» و «قدرت کامله» آمده‌است. نسخه‌ای از این رساله موجود است در: ف/آکادمی، ج ۱۹۴۵: ۱۳۳/۱ ش/۲۰۹۴، ف/مژوی، ج ۶: ۴۴۹
- در ۷۷۲۵/۱: خلیفه امودراد عالم امر است.

**منابع در دفتر روزنامه موجود است.**